

محاكمه و دفاع

دکتر محمد مصدق

تمام مطالب این کتاب از روزنامه‌ی کیهان بدون کلمه‌ای کم و کسر برداشته و عیناً نقل شده است.

شماره‌ی ثبت کتابخانه‌ی ملی: ۱۴۱۸ به تاریخ ۱۴ / ۹ / ۲۶

(جلسه‌ی چهارم - مشروح)

ساعت ۹:۳۰ صبح امروز، چهارمین جلسه‌ی دادرسی آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی، به ریاست آقای سرلشکر مقبلی و سرتیپ آزموده رسمیت یافت. ابتدا صورت جلسه توسط منشی دادگاه قرائت شد.

رئیس: «آقای دکتر مصدق، به بقیه‌ی بیانات خود ادامه دهید.»

دکتر مصدق:

بعداً وزیر دادگستری به استناد ماده‌ی مزبور همین قانون دادرسی کیفر ارتش، مصوب ۱۳۱۷ را به مجلس پیشنهاد کرده و به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع شده و رئیس مجلس وقت، ذیل آن چنین نوشت:

«چون به موجب قانون ۲۷ آبان ماه ۱۳۲۷، وزارت دادگستری مجاز است لوائح قانونی را که به مجلس شوای ملی پیشنهاد می‌نماید، پس از تصویب کمیسیون دادگستری اجرا و پس از آزمایش نواقصی را که ممکن است داشته باشد رفع و قوانین مزبور را تکمیل نماید، ثانیاً برای تصویب به مجلس شوای ملی پیشنهاد نماید. علی‌هذا قانون دادرسی کیفر ارتش، مشتمل بر ۴۲۸ ماده که در ۱۳۱۸ به تصویب مجلس شوای ملی رسیده، قابل اجرا است. رئیس مجلس شوای ملی، حسن اسفندیاری.»

و بعد از طرف شاه سابق، فرمان اجرای آن صادر شده و به موقع اجرا گذارده شده است و معلوم است قانون دادرسی و کیفری ارتش، قانونی نیست که به تصویب مجلس شوای ملی رسیده باشد. بل که قانونی است که طبق اختیاراتی که کمیسیون دادگستری برای تصویب لوائح دادگستری داشته، تصویب و اجرا شده.

حال خوب است آقای سرتیپ آزموده و همکارانشان بفرمایند آیا قبول کردند قانون مزبور، جزء قوانین دادگستری هست یا نه؟ اگر قبول ندارند، بگویند در سال ۱۳۱۸ چرا لایحه‌ی دادرسی کیفری ارتش را وزیر دادگستری پیشنهاد کرده نه وزیر جنگ، و چرا مجلس آن لایحه را به کمیسیون قوانین دادگستری فرستاده، نه کمیسیون جنگ؟ و چرا بدون آن که آن قانون در خود مجلس شوای ملی طرح و تصویب شود، به استناد

اجازه‌ای که وزیر دادگستری برای قوانین دادگستری داشته، آن را اجرا کرده. و اگر همه‌ی این‌ها اختار کرده‌اند، چرا شاه سابق آن را توضیح فرمود و فرمان آن را صادر فرموده اند؟

ج - علاوه بر قانون دادرسی و کیفر ارتش، مصوب دی ماه ۱۳۱۸، که کیفیت آن ذکر شد، قانون راجع به صلاحیت دادگاه‌های نظامی، مصوب دوم دی ماه ۱۳۲۷ دلیل می‌آورم.

این قانون نیز که مشتمل بر دو ماده است، به کیفیت فوق از طرف وزارت دادگستری به مجلس شوای ملی پیشنهاد، و به کمیسیون دادگستری برده شده است و کمیسیون مزبور آن را تصویب کرده است و رئیس وقت مجلس نوشته است:

«چون به موجب قانون ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۸، وزارت دادگستری مجاز است لوائح قانونی را که به مجلس شوای ملی پیشنهاد نموده، به استثنای لوائح مربوط به دعاوی اشخاص علیه دولت، پس از تصویب در ثلث اعضای کمیسیون قوانین دادگستری، به مورد اجرا گذاشته و بعد از آزمایش در عمل، چنان چه نواقصی مشهود گردید رفع، و قوانین مزبور را تکمیل و برای تصویب مجلس شوای ملی پیشنهاد کند. بنابراین، قانون راجع به صلاحیت دادگاه‌های دائمی، مشتمل بر دو ماده که در تاریخ ۲ مرداد ۱۳۲۸ به تصویب کمیسیون دادگستری مجلس شوای ملی رسیده، قابل اجرا است. رئیس دادگاه، رضا حکمت.»

و عین گزارش را تقدیم مقام ریاست دادگاه می‌کنم. گزارش‌ها توسط آقای سرهنگ بزرگمهر، وکیل مدافع، تقدیم شد. در فرمان توشیح نیز که از طرف شاه صادر شد، به قید آن که قانون مزبور مصوب کمیسیون دادگستری است، دستور اجرای آن صادر شده که برای مزید اطلاع آقای سرتیپ آزموده و همکارانشان عین فرمان اعلی حضرت ذکر می‌گردد.

متن فرمان شاه:

«با تأییدات خداوند متعال، ما، پهلوی، شاه ایران،
نظر به اصل ۲۷ متمم قانون اساسی مقرر می‌داریم:

ماده‌ی اول - قانون راجع به صلاحیت دادگاه‌های
دائمی نظامی که در تاریخ دوم مرداد ماه ۱۳۲۸ به
تصویب کمیسیون قوانین دادگستری مجلس شورای
ملی رسیده و منظم به این دست‌خط است، به موقع
اجرا گذارده شود.

ماده‌ی دوم - هیأت دولت مأمور اجرای این قانون
هستند.

به تاریخ ۱۹ مرداد ۱۳۲۸»

از دقت در متن ماده‌ی واحده‌ی قانون اجازه‌ی اجرای
لوائح وزارت دادگستری، پس از تصویب کمیسیون
قوانین دادگستری و شرحی که رؤسای مجلس، ذیل
قوانین دادرسی و کیفر ارتش، مصوب ۱۳۱۸ و قانون
۱۳۲۸ نوشتند و ما نقل کردیم، روشن می‌شود نه تنها
قانون دادرسی و کیفر ارتش و قانون صلاحیت دادگاه
نظامی جزء قوانین دادگستری است، بل که مجری آن‌ها
نیز وزارت دادگستری می‌باشد نه وزارت جنگ. و وزیر
دادگستری مکلف است آن‌ها را تکمیل و اجرا کند و به
مجلس، برای تصویب پیشنهاد کند.

آخرین و مهم‌ترین دلیل ما در این باب، در قبال
سرتیپ آزموده و دادگاه نظامی ایشان، این است که با
وجود دلایلی که فوقاً ذکر شد، آیا باز معتقدید که قانون
دادرسی و کیفر ارتش و قوانین راجع به صلاحیت
محاکم نظامی، جزء قوانین دادگستری هست یا نه؟
اگر جواب مثبت باشد و قبول کنید که این قوانین جزء
قوانین دادگستری هستند، پس به موجب اختیارات
حاصل از فقره‌ی ۷ قانون اختیارات، اینجانب راجع به
اصلاح قوانین دادگستری که قبلاً نقل شد، اصلاح آن‌ها
در حدود اختیارات اینجانب بوده، و لوایح قانونی که برای
اصلاح آن‌ها امضا و تصویب کرده‌ام و همگی معتبر و
لازم‌الاجرا است.

اما اگر جواب منفی باشد و بگویند هنوز قبول نکرده‌ام که قوانین مزبور در صلاحیت محاکم نظامی، جزء قوانین دادگستری است، پس وای به حال من و همکارانم که در چنین دادگاهی باید محاکمه و محکوم شویم.

چرا؟ برای این که می‌گوییم اگر قانون دادرسی و کیفر ارتش و همچنین قانون صلاحیت دادگاه‌های نظامی، جزء قوانین دادگستری نیستند، پس اصلاً قانون نیستند. زیرا به شرحی که در کیفیت تصویب این قوانین ذکر کردیم، هیچ یک از آنها در مجلس تصویب نشده، بل که در کمیسیون قوانین دادگستری تصویب شده‌اند و این کمیسیون به موجب قوانین مخصوص، اجازه داشته است که قوانین دادگستری را تصویب کند تا وزیر دادگستری اجرا کند. حال اگر این‌ها که در کمیسیون دادگستری تصویب شده‌اند قانونی نبوده‌اند، پس کمیسیون دادگستری حق تصویب آنها را برای اجازه‌ی اجرا نداشته و تصویب کمیسیون مزبور، موجب اعتبار قانونی و مجوز اجرای آنها نبوده و چون در مجلس شورای ملی مطرح نشده‌اند، پس چنین قوانینی از اصل، وجود پیدا نکرده‌اند.

نظر به دلایل مشروحه‌ی مسلم، غیر قابل تردید است اگر قانون دادرسی و کیفر ارتش از اصل اعتبار و ارزش قانونی داشته.

اینجانب طبق اختیاراتی که طبق فقره‌ی ۷ قانون اختیارات در اصلاح قوانین دادگستری داشته‌ام، به موجب لایحه‌ی قانونی دادرسی و کیفر ارتش، مصوب فروردین ۱۳۳۳، آن را اصلاح نمودم و مادام که تکلیف آنها از طرف مجلس شورای ملی معین نشده، لازم‌الاجرا است.

بنابراین تفصیل، سازمان قضایی ارتش که بر طبق لایحه‌ی قانونی تشکیل شده و تشکیل دادگاهی که آقای سرتیپ آزموده، ادعانامه‌ی خود را به آن فرستاده‌اند، مانند سمت دادستانی خود ایشان، هیچ‌گونه مجوز قانونی ندارد و صرفاً دادگاهی است که

به میل و اراده‌ی شخصی و با تکیه به سرنیزه‌ی سرباز و قدرت نظامی تشکیل شده و بر خلاف نص صریح اصل ۷۳ متمم قانون اساسی است که به موجب آن، تعیین محاکم عرفیه، منوط به حکم قانون است. کسی نمی‌تواند به هیچ اسم و رسم، بر خلاف مقررات قانون، تشکیل دهد و همچنین بر خلاف نص صریح اصل ۷۵ متمم قانون اساسی است که به موجب آن هیچ محکمه‌ای ممکن نیست تشکیل شود مگر به موجب قانون.

حضرت آقای سرلشکر! شما خانه نشسته بودید، نامه‌ای آوردند بیاپید دادگاه. ایرادی هم به شما وارد نیست. ولی امروز من باید به شما بگویم این دادگاه قانونی نیست و من خوشحالم از این که شما رئیس دادگاه هستید. ولی این دلیل نیست که شما رئیس یک دادگاه قانونی باشید. وزارت جنگ حکم به شما داده بیاپید. ولی این‌جا یک دکتر مصدق بیچاره و مریض می‌گوید قربان شما بروم. که هر چهار پنج نفر، بی‌خودی تشریف آورده‌اید.

پس از این که در دو قسمت قبل ثابت کردیم که محاکمه‌ی اینجانب جز با اجازه‌ی مجلس و در دیوان عالی کشور ممکن نیست و دادگاه و دادستانی نظامی که برای محاکمه‌ی من تشکیل داده‌اند، غیر قانونی است، اکنون بحث ما بر این است که محاکمه‌ی من با اجازه‌ی مجلس و در صلاحیت دیوان کشور بوده و بر فرض که دادگاه نظامی مطابق مقررات لایحه‌ی قانونی دادرسی و کیفر ارتش تشکیل شده بود و از حیث تشکیل، قانونی بود، باز هم غیر قانونی بود. زیرا هرچند ادعای آقای سرتیپ آزموده به استناد ماده‌ی ۳۱۷ قانون مزبور رسیدگی و کیفر ارتش صادر شده و هرچند در ماده‌ی ۹۴ قانون مزبور رسیدگی به اتهام مذکور در ماده‌ی ۳۱۷، اعم از این که متهم نظامی و غیرنظامی باشد، در صلاحیت دادگاه نظامی قرار داده شده بود، طبق دستور ماده‌ی ۹۴، مبنی بر صلاحیت محاکم نظامی و یا برای رسیدگی به اتهام اشخاصی که به

موجب ماده‌ی ۳۱۷ تحت تعقیب قرار می‌گیرند، به موجب ماده‌ی ۹ لایحه‌ی قانونی که در تاریخ ۲۳/۲/۲۶ به استناد اختیارات ۶ ماهه، به امضای اینجانب رسیده و تقدیم مجلس شورای ملی شده است، نسخ شده است.

یا من دارای اختیارات بوده‌ام و یا نبوده‌ام. اگر بوده‌ام، تمام لوایح قانونی من که متجاوز از ۲۰۰ لایحه می‌باشد، ارزش قانونی دارد و قابل اجرا است و یا می‌گویند اصلاً من اختیارات نداشته‌ام. ولی لوایح من، طبق قانون اختیارات، پس از تقدیم به مجلس، لازم‌الاجرا است و کسی حق ندارد آن را موقوف‌الاجرا گذارد.

به موجب ماده‌ی ۹۰ قانون حذف محاکم اختصاصی، آن قسمت از جرایم افراد غیر نظامی که در صلاحیت دادگاه نظامی و همچنین جرایم عمومی افراد ارتش، جز آن‌چه که در تبصره‌ی ذکر شده در تاریخ ۳۱/۶/۲۹ در صلاحیت محاکم دادگستری قرار دارند، از مواد مزبور، آن‌چه که مربوط به غیر نظامیان است، مواد ۴۰۸ و ۴۰۹ قانون دادرسی و کیفر ارتش و مواد ۳۹۲ و ۳۹۳ که مربوط به صلاحیت محاکم نظامی است، ولو متهم غیر نظامی باشد، ماده‌ی ۳۱۷ اصولاً از جرایم عمومی است. بدیهی است دیگر محاکم نظامی، صلاحیت رسیدگی را دارا نمی‌باشند. خواه متهم نظامی و خواه غیر نظامی باشد.

معلوم است که دست‌آویرهای سرتیپ آزموده برای چشم‌پوشی از ماده‌ی ۹ و حذف محاکم اختصاصی برای رسیدگی به اتهام ماده‌ی ۱۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش، همان تصویب‌نامه‌ی هیأت وزیران فعلی دولت است و درباره‌ی آن به حد کافی بحث نمودم. در آنجا آقای سرتیپ آزموده می‌گویند که مطابق این تصویب‌نامه‌ی هیأت وزیران تصویب نمودند از اجرای لوایح قانونی جز آن‌چه به قوانین استخدامی است خودداری شود.

و چون مطابق استنباط آقای سرتیپ آزموده و همکاران ایشان، ماده‌ی ۹ لایحه‌ی قانونی حذف محاکم اختصاصی راجع به وزارت جنگ است، خود را مجاز دانسته‌اند از اجرای این ماده خود را معاف دانند.

در قسمت دوم ثابت شد که قوانین مربوط به دادرسی و کیفر ارتش از هر حیث جزء قوانین دادگستری است و به این جهت قانون دادرسی و کیفر ارتش فقط به تصویب کمیسیون قوانین دادگستری رسیده که ضمن آن لایحه، حذف محاکم اختصاصی بحث گردید و لازم نیست تکرار شود. تنها مطلبی که لازم است بر مطالب گذشته علاوه شود، این است که اگر راجع به لایحه‌ی قانونی دادرسی و کیفر ارتش که مربوط به سازمان دادگاه‌های نظامی است، ظاهراً ممکن بود و با قوانین مربوط به سازمان قضایی ارتش جزء قوانین دادگستری هست یا نه و ثابت شد که هست و هر قانونی که در محاکم نظامی و یا هر محکمه‌ی اختصاصی نباشد، ذاتاً و مستقیماً قانونی است، مربوط به صلاحیت محاکم دادگستری است. زیرا صلاحیت محاکم اختصاصی غیر قابل انفکاک از صلاحیت محاکم عمومی است و هر قانونی که صلاحیت محاکم اختصاصی را توسعه دهد، در همین حال و مستقیماً صلاحیت محاکم عمومی را محدود می‌نماید و بالعکس هر قانونی که صلاحیت محاکم اختصاصی را محدود سازد، صلاحیت محکمه‌ی عمومی را توسعه داده است.

به عبارت دیگر، مفهوم صلاحیت، یک مفهوم مطلق نیست. بل که نسبی است که حدود اختیار یک دادگاه را از حدود اختیار دادگاه دیگر جدا می‌سازد. مانند حق بین دو ملک و دو مملکت. و بالنتیجه هر قانونی راجع به صلاحیت همیشه به دو محکمه مربوط است و چون اصل کلی هر امری صلاحیت محاکم عمومی است و صلاحیت محاکم اختصاصی خلاف این اصل می‌باشد، هر قانونی که برای محاکم اختصاصی است، و بالذات به صلاحیت محکمه‌ی عمومی است، مربوط می‌شود،

از این جهت که مقررات مربوط به اصل صلاحیت محاکم اختصاصی در یک لایحه‌ی قانونی جمع شده است. بالجمله لایحه‌ی قانونی حذف محاکم اختصاصی، جزء قوانین دادگستری است و به شرطی که قبلاً ذکر شده، به مجلس شورای ملی تقدیم گردیده و به کمیسیون دادگستری ارجاع شده است و در کمیسیون دادگستری ثبت می‌باشد.

و به حکم قسمت اخیر قانون اعطای اختیارات، مادام که تکلیف آن از طرف مجلس شورای ملی معین نشده، لازم‌الاجرا است. از زمان اجرای این لایحه، چندین هزار پرونده که قبلاً در محاکم اختصاصی، مانند محاکم نظامی و دادرسی دارایی مطرح بود و به موجب مقررات این لایحه در صلاحیت محاکم عمومی دادگستری قرار گرفته، در این مراسم اختصاصی به قرار عدم صلاحیت منتهی و به وزارت دادگستری ارسال گردیده است و محاکم دادگستری نیز با صدور قرار صلاحیت، خود به رسیدگی پرداخته‌اند.

۳ - مطلب دیگری که لازم به توضیح است، این است که اگر هم سمت نخست‌وزیری و وزیر دفاع ملی را نداشته‌ام، تعقیب و محاکمه‌ی من موقوف به اجازه‌ی مجلس شورای ملی و بعد صلاحیت دیوان کشور بود و اگر لایحه‌ی دادرسی و کیفر ارتش در تعبیر سازمان قضایی ارتش و لایحه‌ی قانونی حذف محاکم اختصاصی در الغای صلاحیت محاکم نظامی، راجع به جرایم عمومی افراد نظامی و غیر نظامی تصویب نکرده و مطابق دلخواه آقای سرتیپ آزموده، هنوز همان قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ معتبر و قابل اجرا بود، باز بر طبق مقررات همان قانون سال ۱۳۱۸، جریان تعقیب و محاکمه‌ام در این دادگاه نظامی، به استناد ادعای آقای سرتیپ آزموده، غیر قانونی و ناصحیح است.

زیرا اولاً در قانون دادرسی و کیفر ارتش، مصوب ۱۳۱۸، مواد ۲ تا ۱۸ از وظایف و اختیارات دادستان ارتش است، که آقای سرتیپ آزموده مدعی این سمت

می‌باشد، و به شرحی که در این مواد ذکر شد، هرچند دادستان ارتش بر تمام بازپرسان و دادستانان ارتش سمت ریاست دارد، ولی مستقیماً دادستان هیچ دیوان حربی محسوب نمی‌شود. بنابراین نمی‌تواند به هیچ دیوان حربی ادعانامه بدهد.

شما را به خدا توجه کنید چه عرض می‌کنم. این دو باب ادعانامه‌ای که دادند، بر خلاف قانون است. زیرا در ماده‌ی ۲۲ مقرر شده است که در معیت هر دیوان حرب عادی، یک دادستان قرار دارد و نه جزء وظایف دادستان ارتش که در تمام ارتش یکی است.

همچنین است مندرجات مواد ۱۲۸ که می‌گوید: «فرمانده مربوطه پس از وصول پرونده‌ی اتهامی، هر گاه موضوع اتهام جنحه یا جنایت باشد، افسر رسیدگی و تعقیب، قضیه را به دادستان مربوطه صادر می‌نماید.»
قانون می‌گوید فرمانده ناحیه‌ی یک باید پرونده را ببیند.

آقای رئیس دادگاه، فرمانده ناحیه‌ی یک چه کسی است؟

رئیس دادگاه: «اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی»

دکتر مصدق: «آقا ما پنج ناحیه داریم. نه یک ناحیه.»

رئیس: «اعلی‌حضرت همایونی»

دکتر مصدق:

آقا! اعلی‌حضرت همایونی رئیس کل مملکت هستند و این کسر شأن معظم‌له است که بگوییم فرمانده ناحیه هستند.

و ماده‌ی ۱۷۳ می‌گوید دادستان مربوط، پس از دریافت پرونده، مکلف است نظر خود را اعم از موافق یا مخالف، اظهار کند و معلوم نیست آقای سرتیپ آزموده، به استناد چه ماده‌ای از قانون سال ۲۳۱۸ که به قول او معتبر است، به خود اجازه داده است بر علیه من ادعانامه صادر کند.

بپرسید مدرک قانونی او چیست؟ بپرسید آقای دادستان یک ماده‌ی قانون در این باره نشان دهد. او بر خلاف قانون رفتار کرده است. دادستان که خلاف قانون رفتار کند، تکلیف دیگران چیست؟

ثانیاً، برای تشریفات تعقیب متهم، در ماده‌ی ۱۲۸ قانون ۱۳۱۸ مقرر بوده است که باید پرونده‌ی مقدماتی در نزد فرمانده فرستاده شود و فرمانده هرگاه موضوع راجع به جنحه و جنایت باشد، به آن رسیدگی کند. در آخر گفته می‌شود هر تعقیبی بر خلاف مواد فوق به عمل آید، از درجه‌ی اعتبار ساقط است.

تشکیل مجدد جلسه

بعد از ده دقیقه، رئیس دادگاه و قضات و دادستان وارد تالار شدند. رئیس: «آقای دکتر مصدق، ادامه فرمایید.»
دکتر مصدق:

با وجود این مقررات که همه در قانون دادرسی و کیفر ارتش، مصوب سال ۱۳۱۸ موجود است و به عقیده‌ی سرتیپ آزموده، کلاً معتبر می‌باشد، ادعای ایشانی ابداً حاکی نیست که فرمانده واحد تهران اصلاً کیست. و آیا بر طبق ماده‌ی ۱۳۷، پرونده‌ی مقدماتی نزد فرمانده واحد تهران فرستاده شده یا نه.

و آن فرمانده امر رسیدگی و تعقیب قضیه را به دادستان مربوطه صادر نموده یا نه. و دادستان مربوطه، آقای سرتیپ آزموده است یا شخص دیگری. و اگر آقای سرتیپ آزموده، چگونه می‌تواند هم دادستان ارتش و هم دادستان دیوان حرب باشد و هم رئیس و هم مرئوس باشند؟ و چون اطمینان دارم در جریان تعقیب من، به هیچ‌یک از این ترتیبات عمل نشده است، بر طبق قسمت اخیر ماده‌ی ۱۲۸ همان قانون دادرسی و کیفر ارتش سال ۱۳۱۸، کلیه‌ی جریان تعقیب از درجه‌ی اعتبار ساقط است.

در ماده‌ی ۳۷ قانون سال ۱۳۱۸ مقرر شد، شش طبقه اشخاص نمی‌توانند سمت ریاست و کارمندی

دادگاه اینجانب و یا وظیفه‌ی دادستانی و بازپرسی را عهده‌دار شوند. دسته‌ی ششم افسرانی هستند که تحت اوامر متهم در زمان ارتکاب بزه، منتسب انجام وظیفه می‌گردند. با توجه به این که آقای سرتیپ آزموده، تا ۲۷ مرداد ماه، سمت ریاست اداره‌ی مهندسی ارتش را داشته و اداره‌ی مهندسی ارتش از اداراتی است که تحت امر و ریاست وزیر دفاع ملی است، روشن می‌شود که آقای سرتیپ آزموده، تا روز ۲۸ مرداد ماه، تحت ریاست مستقیم اینجانب، یعنی وزیر دفاع ملی، انجام وظیفه نموده. بنابراین، طبق فقره‌ی ۶ از ماده‌ی ۳۷، نمی‌تواند سمت دادستانی را بر علیه من عهده‌دار شود.

همچنین آقای سرلشکر غلامحسین افخمی، تا این اواخر، به عنون رئیس دیوان انجام وظیفه نموده و قرار بازداشت بازپرس راجع به اتهام اینجانب را که به آن اعتراض نموده‌ام، در جلسه‌ی اول مه‌ماه ۱۳۳۲، تأیید نموده است.

آیا این کسی که آمده خانه‌ی مرا غارت کرده، تأیید بازداشت مرا داشت؟ آیا شما را به خدا این مضحکه نیست؟

و این سرلشکر کیست که به اعتراف خود در تانک نشسته و به خانه‌ی اینجانب حمله کرده؟ پس هم شاک‌ی است و هم متهم و هم در موضوع اتهام مربوطه گواهی داده و هم سابقاً اظهار عقیده به بزه اینجانب نموده و به درجه‌ی سرلشکری هم مفتخر گردیده است و بنابراین طبق ماده‌ی ۳۷، صلاحیت ریاست دادگاه را نداشته است و گویا بر اثر همین نکات بوده که ایشان را از دادگاه فرضی برداشته‌اند.

آیا دلیل این‌ها را قبول خواهد کرد آقای؟

۵ - با این که در مقدمه‌ی لایحه گفتیم که مقصود ما به هیچ وجه دفاع از ماهیت اتهام و گفته‌های آقای سرتیپ آزموده در ادعای نام‌ه‌ی ایشان نیست، زیرا دفاع موهوی و دفاع در ماهیت وقتی مورد دارد که قضیه در

دادگاه طبق قانون تشکیل شده باشد و صلاحیت قانونی نیز برای رسیدگی به قضیه داشته باشد، مطرح شود؛ معذک در دنباله‌ی بحث خود راجع به عدم صلاحیت دادگاه نظامی، ناگزیرم درباره‌ی استناد آقای سرتیپ آزموده به ماده‌ی ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش نیز بحث نمایم و این، نه از نظر ماهوی است. بلکه از نظر عدم صلاحیت دادگاه نظامی است. زیرا در مقام دفاع ماهوی، گفتگو درباره‌ی ماده‌ی ۳۱۷ طولانی است و ما به اختصار در جهت‌ی از این ماده در مورد صلاحیت دادگاه نظر می‌کنیم.

آقای سرتیپ آزموده پس از این که در قسمت‌های الف و ب ادعانه‌ی خود در مورد اتهام چندین صفحه‌ای خود داستان‌ها نقل کرده است، در قسمت ج، نوع بزه و انطباق با قانون مربوط، فقط یک سطر نوشته است. «بزه هر دو نفر از نوع جنایت بوده و منطبق با ماده‌ی ۳۱۷ قانونی دادرسی و کیفر ارتش است که ذیلاً درج می‌شود.» و با نقل ماده‌ی ۳۱۷، تمام این قسمت ج ادعانه‌ی ایشان راجع به نوع بزه مربوط می‌باشد.

در این‌جا حقاً باید اعتراف نمایم که آقای سرتیپ آزموده در تنظیم این قسمت از ادعانه‌ی خود، مخصوصاً در نقل ماده‌ی ۳۱۷ در متن ادعانه، شم قضایی را به کار نبرده‌اند. زیرا اگر متن ماده‌ی ۳۱۷ خود را در ادعانه نقل نکرده بود، اشخاص عادی که ادعانه‌ی ایشان را در روزنامه‌های می‌خوانند و از متن ماده‌ی ۳۱۷ خبر نداشتند، نوعاً این امکان و علاقه را نداشتند که قانون دادرسی و کیفر ارتش را به دست آورند و متن ماده‌ی ۳۱۷ را بخوانند و بدانند در آن چه نوشته شده است و بدین جهت، بسیار به سادگی فکر می‌کردند چون آقای سرتیپ آزموده، بزه هر دو نفر را از نوع جنایت دانسته‌اند، ماده‌ی ۳۱۷ مربوط به جنایت است و لابد مندرجات آن طوری است که اگر نسبت اتهامی که آقای سرتیپ آزموده به اینجانب داده ثابت شود، ماده‌ی ۳۱۷ منطبق با آن می‌گردد.

ولی خوشبختانه آقای سرتیپ آزموده، خود ماده‌ی ۲۱۷ را در ادعانامه نقل نموده و این سبب شد که کسی اشتباه نکند و با خواندن متن ماده بداند که کوچک‌ترین رابطه بین مفهوم ماده با آنچه در شرح ادعانامه نسبت داده شده، وجود ندارد.

آقای سرتیپ آزموده ماده‌ی ۲۱۷ را در ادعانامه نقل کرده. ما آن را در این‌جا نقل می‌کنیم و مقدمتاً می‌گوییم که ماده‌ی ۳۱۷ دومین ماده‌ی فصل دوم از باب دوم از کتاب چهارم قانون دادرسی و کیفر ارتش، مصوب سال ۱۳۱۸ می‌باشد که عنوان فصل دوم عبارت است از «سوء قصد نسبت به حیات اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی و یا والاحضرت همایون ولایت عهد» و ماده‌ی ۳۱۶ که اولین ماده‌ی این فصل است، از این قرار است:

«ماده ۳۱۶ - هر کسی که نسبت به حیات اعلی‌حضرت همایونی یا والاحضرت ولایت عهد سوء قصد نماید، پس از دادرسی و ثبوت، محکوم به اعدام است.»

پس از ماده‌ی ۳۱۶، ماده‌ی ۳۱۷ که مورد استناد آقای سرتیپ آزموده است، به شرح ذیل است:

«ماده ۳۱۷ - هر کس مرتکب سوء قصدی شود که منظور آن خواه به هم زدن اساس حکومت یا ترتیب وراثت تاج و تخت و خواه تحریص مردم به مسلح شدن به ضد قدرت سلطنت باشد، محکوم به اعدام است.»

و برای درک مفاد آن، بعداً لازم است معنی سوء قصد را دانست. معنی سوء قصد به دلیل عرف و اصطلاح تمام کسانی که با مباحث حقوقی سر و ار دارند، عبارت از اقدام به کشتن کسی با قصد و تصمیم قبلی و تهیه‌ی مقدمات و وسایل است. البته ممکن است سوء قصد به نتیجه برسد و کسی که مورد سوء قصد بوده، کشته شود.

اگر گفتند دکتر مصدق سوء قصد دارد، معنای آن این است که آلاتی تهیه کرده تا سوء قصد را انجام دهد و

مراد از سوء قصد، کشتن است و نمی‌گویند سوء قصد داشته کلاه‌برداری کند. و در عرف و اصطلاح قضایی، کشتن را می‌گویند.

اگر حالا سوء قصد به نتیجه نرسید، تمام وسایل فراهم شد ولی کسی که سوء قصد داشت نتوانست کسی را بکشد، و به جهتی شخص مورد سوء قصد از کشته شدن نجات یابد، در هر حال، سوء قصد همان اقدام برای کشتن است با تصمیم و قصد قبلی و تهیهی مقدمات و وسایل. به این معنی در موارد قانونی ذکر شده. در قانون دادرسی و کیفر ارتش نیز به این معناست که در فصل دوم ذکر شده است. لیکن تفاوت مادهی ۳۱۶ با مادهی ۳۱۷ یکی از جهت موضوع سوء قصد و دیگری از جهت علت و منظور اصلی سوء قصد است.

به این معنی که مادهی ۳۱۶ از حیث موضوع قصد خاص از حیث علت و منظور و قصد عام است.

ولی مادهی ۳۱۷، بالعکس، از حیث موضوع، سوء قصد عام و از حیث علت و منظور، سوء قصد خاص است. چون که مادهی ۳۱۶ برای هر کس عام است که نسبت به حیات اعلی‌حضرت همایون یا والاحضرت ولایت عهد مرتکب سوء قصدی شود و این شامل سوء قصد نسبت به هر کس می‌گردد. ولی علت سوء قصد یکی از سه چیز بوده. یا تحریص مردم به مسلح شدن، بر هم زدن تاج و تخت، به هم زدن اساس حکومت. و چون سوء قصد نسبت به اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی و والاحضرت همایون ولایت عهد، به هر علت که باشد، در مادهی ۳۱۶ دارای مجازات اعدام قرار داده شده، نتیجهی مادهی ۳۱۶ نسبت به اشخاص دیگری سوء قصد نماید.

ولی [اگر] منظور او از این سوء قصد این باشد یا اساس حکومت را به هم زند یا ترتیب وراثت تاج و تخت را تغییر دهد یا مردم را تحریص به مسلح شدن علیه مملکت نماید، باید اولاً سوء قصدی مرتکب شده باشد. یعنی با قصد و تهیهی قبلی، اقدام به کشتن کسی

کرده باشد؛ ثانیاً منظور او از این سوء قصد، یکی از سه منظور مذکور در ماده‌ی ۳۱۷ باشد.

اکنون ببینیم آقای سرتیپ آزموده در ادعای خود علیه من چگونه ماده‌ی ۳۱۷ را با اتهاماتی که به اینجانب نسبت داده است تطبیق نموده است. آیا آقای سرتیپ آزموده ادعا کرده‌اند که اینجانب مرتکب سوء قصد شده و اقدام به کشتن کسی کرده‌ام و اگر کرده‌ام، آن شخص کی بوده؟

ایشان ادعا کرده‌اند من برای برهم زدن حکومت و ترتیب وراثت تاج و تخت و یا مسلح شدن مردم علیه سلطنت سوء قصد داشته‌ام؟ لازم به توضیح نیست که در بین تمام داستان‌هایی که در ادعای آقای سرتیپ آزموده ذکر شده، سوء قصدی به من نسبت داده نشده و ایشان ادعا نکرده‌اند که اینجانب برای یکی از سه منظور ماده‌ی ۳۱۷ اقدام به کشتن کسی کرده‌ام. بل که ایشان در همان یک سطر ادعای خود که در باب بزه و تطبیق با قانون بوده، نوشته‌اند بزه هر دو از نوع خیانت بود.

خیانت، آقا! مجازات دیگری دارد. قتل مجازات دیگری. اگر سوء قصد کرده بودیم که اعلی‌حضرت را خدای نکرده بکشیم، مجازاتش اعدام بود.

بنابراین کمترین ارتباطی با ماده‌ی ۳۱۷ که موضوع سوء قصد است، نه خیانت، نمی‌تواند داشته باشد.

بنابراین ماده‌ی ۳۱۷ با اتهاماتی که در ادعای من نسبت داده شده، قطع نظر از صحت یا سقم آن، تطبیق نمی‌کند و چون ماده‌ی ۳۱۷ اساس کوشش‌های سرتیپ آزموده است، بنابراین رکن نیز موهوم است و اساس آن واهی است.

مثل دیگر، اصل ۴۵ می‌گوید کلیه قوانین و دست‌خط‌های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسؤول رسیده باشد و مسؤول صحت آن فرمان، وزیر است. پس این دست‌خط را که کسی امضا نکرده بود، طبق اصل ۴۹ صدور قوانین

و احکام، برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون این که هرگز اجرای این قوانین را تعلیق یا توقیف نماید.

در این‌جا آقای دکتر مصدق خلاصه‌ای از آن چه که گفته بودند، مجدداً تکرار کردند و گفتند: «عرض کردم که تشکیل این دادگاه بر خلاف قانون است و همین محکمه‌ی انتظامی که هنوز آن را نتوانسته‌اند نسخ کنند، حالا می‌تواند از شما بازخواست کند که چرا این‌جا آمده‌اید و نشسته‌اید.»

و آقای دکتر مصدق خطاب به آقای رئیس و اعضای دادگاه اظهار داشت: «حالا نترسید. من شما را آن‌جا نخواهم برد.»

(خنده‌ی شدید حضار)

فصل سوم؛ در محاکمات مربوط به جرایم سیاسی، حضور هیأت منصفه لازم است.

پس از این که در فصل اول به ثبوت رسید دادگاهی که می‌تواند مرا محاکمه کند دیوان کشور است، آن هم با اجازه‌ی مجلس شورای ملی و در فصل دوم نیز ثابت شد دادگاه و دادستان نظامی که برای محاکمه‌ی من تشکیل شده‌اند، غیر قانونی است، اکنون فرض می‌کنیم صلاحیت رسیدگی به آن را دارد و همچنین فرض می‌کنیم که دادگاه و دادستان نظامی، کاملاً بر طبق قانون دادرسی و کیفر ارتش تشکیل شده باشد و آن وقت به اشکال دیگری برخورد می‌خورد و آن اجرای اصل ۷۹ متمم قانون اساسی است. در موارد تقصیرات سیاسی و مطبوعات، هیأت منصفه در محاکم حاضر خواهند بود مگر این که آقای سرتیپ آزموده بفرمایند جرم منتسب به من، از جرایم سیاسی نیست.

این هیأت منصفین چرا درست شده؟ پیش از انقلاب فرانسه که قوانین در عالم کمتر بود، مردم را در زندان می‌بردند و زحمت می‌دادند که آن‌ها اقرار کنند. ولی وقتی مجازات جسمی غدغن شد، گفتند چه کار کنیم؟ متهم هم که اقرار نمی‌کند. پس چه باید کرد؟ پس باید هیأت منصفه‌ای را از افراد مورد اعتماد معین کرد. این‌ها بنشینند. بعد یک سؤال از آن‌ها می‌کنند و بعداً هیأت

منصفه، نظر خود را با یک «آری» یا «نه» اعلام می‌کنند.

هیأت منصفه اگر این‌جا باشند و بپرسند ادعای نام‌هی آقای سرتیپ آزموده درباره‌ی دکتر مصدق صحیح است، اگر گفتند نه که من در می‌روم و از این‌جا می‌روم. اما اگر گفتند آری، من در اختیار شما هستم. به هر جا که می‌خواهید بپرید.

هیأت منصفه کسانی هستند که نظر ندارند و دروغ نمی‌گویند. یک پایشان این دنیا است و یک پایشان آن دنیا. دیگر چه لزومی دارد دروغ بگویند؟

پس باید بفرمایند چه جرمی از جرایم سیاسی است و شرکت هیأت منصفه هم در جریانات سیاسی لزومی ندارد.

بنا بر دلایل معروضه و به هر جهتی از جهات دادگاهی که تشکیل شده، حائز شرایط دادگاه قانونی نیست و محاکمه‌ی این‌جانب، اگر وزیر هم نبودم، می‌بایستی طبق ماده‌ی ۳۵ لایحه‌ی قانونی مطبوعات که نقل می‌شود رسیدگی شود.

جرایم مطبوعاتی و همچنین سیاسی غیر مطبوعاتی باید بر طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی در دادگاه جنایی دادگستری، با حضور هیأت منصفه رسیدگی شود.

پس این هیأت منصفه ضروری و لازم‌الاجرا است. چرا؟ برای آن که قانون مطبوعات من به مجلس پیشنهاد شد و تا تعیین تکلیف لازم‌الاجرا است و به موجب قسمت اخیر ماده‌ی واحده، راجع به اختیارات من تا زمانی که تکلیف از طرف مجلس معین نشده، در حکم قانون و لازم‌الاجرا است و محاکمه‌ی من باید در دادگاه جنایی دادگستری، با حضور هیأت منصفه صورت گیرد و این دادگاه، به هیچ وجه من الوجوه صالح نیست.

و من اکنون می‌خواهم از روی حقیقتی پرده بگیرم و آن این است که در طول تاریخ مشروطیت ایران، این

اولین باری است که یک نخست‌وزیر قانونی را به حبس و بند می‌کشند و روی کرسی اتهام می‌نشانند و برای شخص من خوب روشن است چرا این طور شده. ولی می‌خواهم قاطبه‌ی ملت ایران و به خصوص طبقه‌ی جوان و تحصیل کرده که چشم و چراغ مملکت و مایه‌ی امید این مملکت هستند نیز علت این سخت‌گیری و شدت عمل را بدانند و از راهی که برای طرد نفوذ استعماری بیگانگان پیش گرفته‌اند، منحرف نشوند و از مشکلاتی که در پیش دارند، نهراسند و از راه حق و حقیقت منحرف نشوند. به من گناهان زیادی نسبت دادند و من می‌دانم یک گناه بیش‌تر نکرده‌ام و آن این است که تسلیم تمایلات خارجی‌ان نشده و دست آنان را از منابع ملی کشور کوتاه کردم.

در تمام مدت زمام‌داری خود، از لحاظ سیاست داخلی و خارجی، یک هدف داشتم و آن این بود که ملت بر مقدرات خود مسلط گردد و هیچ عاملی در سرنوشت مملکت، جز اراده‌ی ملت دخالت نکند.

پس از ۵۰ سال مطالعه و تجربه، به این نتیجه رسیدم جز تأمین آزادی و استقلال ممکن نیست ملت ایران بر مشکلاتی که در راه سعادت و عظمت خود دارد غلبه کند. برای نیل به این منظور، تا آن‌جا که توانستم کوشیدم. راست است که می‌خواهند سرنوشت من و خانواده‌ام را درس عبرت برای دیگران کنند.»

در این‌جا حالت گریه به آقای دکتر مصدق دست داد.

ولی من مطمئنم که نهضت ملت ایران خاموش شدنی نیست و هرگز فراموش نکنند که سرنوشت افراد در مقابل حیات و استقلال ملل، بی‌ارج و بی‌ارزش است و تنها آرزویم این است که ملت ایران اهمیت نهضت ملی خود را به خوبی درک کنند و به هیچ صورت از تعقیب راه پر افتخاری که رفتند، دست نکشند.

امیدواریم که تمام طبقات و آحاد و افراد، از پیر و جوان، در هر مسلک و مذهب و دین، در هر شغل و

مقام، این معنا را به خوبی درک کنند که بیش از یک قرن سیاست‌های مخرب و مهلک خارجی در مقدرات وطن عزیز ما تأثیر خارق‌العاده داشت و تمام جریان سیاسی و اقتصادی مملکت را تحت تأثیر می‌گرفت و مخصوصاً نفوذ سیاسی و اقتصادی امپراتوری انگلیس و حکمرانی آشکار و پنهان شرکت سابق نفت جنوب در مدت نیم قرن، امکان تجدید حیات و فعالیت شرافت‌مندان را از ما سلب کرده بود.

مقتضیات سیاسی دنیا و عشق و علاقه‌ای که تمام طبقات و افراد ملت به مبارزه با این سرطان مهلک و طرد این سیاست استعماری داشتند، به من و دوستانم فرصت داد به حکمرانی دولت انگلیس در ایران و شرکت سابق نفت خاتمه داد. و صنعت نفت جنوب را

....

رئیس: «این راجع به صلاحیت نیست. وکیل مدافع شما درباره‌ی صلاحیت حرفی دارد؟»

دکتر مصدق: «دو سطر دیگر مانده است. بگذارید بگویم.»

رئیس: «دادستان اظهاراتی دارند.»

دکتر مصدق: «اجازه بدهید من بروم. حال ندارم...»

رئیس: «حرف دادستان را بشنوید.»

دکتر مصدق: «او هر چه می‌خواهد بگوید. من که دیگر این‌جا نمی‌آیم. مگر آن که مرا دست‌بند بزنند و بیاورند.»

در این وقت دادستان شروع به صحبت کرد و طی بیانات خود، به صحبت آقای دکتر مصدق پاسخ دادند و آنگاه آقای دکتر مصدق رشته‌ی سخن را به دست گرفته و گفتند: «بنده از دادستان به موجب ماده‌ی ۱۹۹ باید اظهار رسمی بدهم و به ایشان جواب بگویم.»

رئیس: «بعد از اظهارات تیمسار سرتیپ ریاحی.»

دکتر مصدق: «ماده‌ی ۱۹۹ را بخوانید.»

آقای سرهنگ بزرگمهر ماده‌ی ۱۹۹ را قرائت کردند.

رئیس: «بیانات وکلای مدافع»

دکتر مصدق: «شما به یک شخص اجازه دادید که مدت هفت ساعت صحبت کند و من که می‌خواستم یک کلام وصیت خود را تمام کنم، اجازه ندادید.»

رئیس: «جناب عالی سه جلسه‌ی تمام صحبت فرمودید و تمام اوقات جلسه را اشغال فرمودید.»

دکتر مصدق: «جناب رئیس دادگاه! شما باید قانون را اجرا کنید. طبق ماده‌ی ۱۹۹، متهم می‌تواند بعد از بیانات دادستان صحبت کند. آقا این محاکمه غیر از محاکمه‌ی سرتیپ ریاحی است.»

رئیس: «آقای دکتر! امروز بیانات جناب عالی تمام می‌شود؟»

دکتر مصدق: «بله آقا.»

رئیس: «خواهش می‌کنم بفرمایید.»

دکتر مصدق: «اگر امروز تمام نکردم، حاضر هستم چیزی که ندارم، ولی هر چه دارم جریمه بدهم. آقا! ایشان فرمایشاتی فرمودند. (اشاره به آقای دادستان ارتش) که من بر خلاف شاه بودم. می‌خواستم مملکت را به هم بزنم و چنین کردم و چنین کنم. آقا، این نیست. من اگر جواب این مرد را ندهم، این محکمه نیست.»

رئیس: «بیانات شما مربوط به ماهیت خواهد شد.»

دکتر مصدق: «او گفت که من مخالف شاه هستم تا شما با رأی خود مرا محکوم کنید. من زندانی هستم و این ظلم است که اجازه ندهید. پس آقا سر من را یکبارہ ببرید. شما اجازه دادید که شخصی ۷,۵ ساعت تمام حرف بزند. ولی وقتی که مجلس شوای ملین خواستم چند کلمه بگویم...»

رئیس: «ایستاده باید صحبت کنید.»

دکتر مصدق: «چشم. من چون روز اول اجازه گرفتم، خیال کردم این اجازه مستمر است. بلند می‌شوم.»

و بلافاصله آقای دکتر مصدق از جای خود بلند شد.

برای چه کار و از چه نظر گرفتار شدم. یک زندانی
رئیس دادگاه که حتماً دو روز دیگر محکوم می‌شود،
محکومی که نه تجدید نظر می‌خواهد نه عفو قبول
می‌کند، نگذاشتند حرف آخر خود را بزنند. معروف است
که وقتی کسی را پای دار می‌برند، می‌گویند آخرین
حرف خود را بزن. اگر وصیتی داری، بکن.

خیلی معذرت می‌خواهم از این که... عرض کنم...
نگذاشتید وصیت خود را بکنم. چیزی باقی نبود که
وصیت من تمام شود. مانع شدید آن را خاتمه دهم. آن
قدر توجه به سرکوفت از یک شخص از این که به من
اتاق داده‌اند و غذایی می‌دهند، فرمودید. بی‌زارم از این
که لقمه نانی در این‌جا صرف کنم. در حبس مجرد.
بفرمایید مرا از این‌جا به زندان قصر ببرند و در آن‌جا جان
بسپارم.

نظر گوینده‌ای در این جلسه، این بود که تا روز
قیامت، ایرانی همین وضعیتی که دارد باید باقی بماند و
یک ایرانی باشد که هیچ کس اسم آن را نبرد و ایرانی
باشد که دول استعماری بگویند وحشی است و باید
سال‌های سال تحت سرپرستی آن‌ها تربیت شود. آن
شخص هم درجاتی تحصیل کند. از این درجه به
سرلشکری و از آن به سپهبدی. که وقتی، مردم بگویند
سپهبد مرحوم شده است.

اگر قبل از نهضت ملی و بعد از آن به خارج رفته
باشید، می‌دانید ملت ایران از این که آزادی و استقلال
به خرج داده بود، چه منزلتی پیدا کرده بود و چه آبرویی
برای خود کسب کرده بود.

نظر خارجی‌ها این است که ایران همیشه نفهم و
فقیر بماند و قدرت شاه را زیاد کنند که هر چه
می‌خواهند به دست او انجام دهند و هر وقت تخلف
کرد، او را ببرند و دیگری را به جای او بگذارند.
نمی‌خواهند ملت فهمیده‌ای باشد. ولی نمی‌شود آن را
از بین ببرد. همچنان که درباره‌ی احمد شاه و رضا شاه
کردند.

شما ای افسران وطن‌پرست! گوش بدهید ببینید
چه عرض می‌کنم. اگر درست عرض می‌کنم، از اطاله و
اشتباهات یک مردی جلوگیری کنید. اگر نمی‌توانید و
مجبورید، آن چه آن مرد می‌گوید اجرا کنید.

چرا دادگاه برپا کردید و مردم را به زحمت انداختید و
دادگاه جنایی را بلاانقطاع تشکیل داده و من بیچاره را

می‌برید؟ فقط یک امضا کنید که دکتر مصدق محکوم است. او را اعدام کنید. مگر کارهای شما را نمی‌بینند؟ مگر مخبرین خارجی از این دادگاه به جایی خبر نمی‌دهند؟ دنیا در بی‌خبری می‌ماند؟ وقتی کبک سر خود را زیر برف می‌کند، کسی او را نمی‌بیند؟

به خدا قسمت این عملیات، خلاف شأن و حیثیت ایران است. از تمام افسرانی که در یک عمر از مال ملت استفاده کرده و به همین جایی که دارند، رسیده‌اند و بعد هم به ارتقای رتبه مفتخر می‌شوند و مسافرت به خارج می‌کنند، شایسته نیست که نسبت به این ملت، حق ناشناسی کنند.

از کجای کلمات من و الفاظ من که آن مرد توضیحاتی داد، فهمیده‌اید که من مخالف شاه هستم؟ در این‌جا گریه به دکتر مصدق دست داد.

من می‌گویم شاهی می‌خواهم که پادشاه این مملکت باشد و همیشه شاه باشد و هر وقت گفتند برو، بگویند پادشاه این مملکت و هیچ‌جا نمی‌روم. ولی بعضی نمی‌گویند. می‌خواهند به همان حرف‌های پوچ و تملق‌آمیز و یک مردمی و اشخاص دیگر قناعت کنند.

افتخار این مملکت نیست که دکتر مصدق‌ها را زیر دست بعضی مردها یا میرغضب‌ها بگذارند که او را از بین ببرند.

افتخار مملکت در این می‌باشد که از آن‌ها حمایت کنند و به آن‌ها پر و بال بدهند. آن‌ها را شایسته کنند که از مملکت و شاه مملکت دفاع کنند. این است معنی یک مملکت آزاد و افراد وطن‌دوست. مملکتی که اسم پادشاهان آن را به حق و حقیقت می‌برند.

من از این عرایض در این دقایق آخر عمر چه مقصودی می‌توانم داشته باشم؟ آیا می‌خواهم شاه شوم؟ نه والله. آیا می‌خواهم رئیس جمهور شوم؟ نه به خدا. شما خودتان می‌بینید که رؤسای جمهور، اشخاص بی‌اثری هستند. به طوری که اسم

رئیس‌الوزرای دولت هندوستان را می‌دانید که نهرو است. ولی اسم رئیس‌جمهور را هیچ کس نمی‌داند. من هیچ نظری ندارم. ولی می‌خواهم تا تکلیف خود را به مملکت و ملت ادا کنم. شما آقایان دادرسان، هیچ تکلیفی جز این ندارید و اگر نخواستید ادا وظیفه کنید، نفع شخصی و وعده‌های بی سر و ته شما را اغفال کرده است.

الان تمام می‌کنم. هیچ نگران نباشید.

در این موقع آقای رئیس به ایشان تکلیف نمود که بنشینند. ولی آقای دکتر مصدق گفت: «خیر. خواهم ایستاد.»

طبق آخرین دفاع خود، آخرین دفاع کسی که می‌خواهید او را محکوم کنید، طبق آخرین دفاع خود و به منظور هدایت نسل جوان، می‌خواهم از روی یک حقیقتی پرده برگیرم.

در این‌جا آقای دکتر مصدق مجدداً همان قسمتی که در شماره‌ی دیروز از نظر خوانندگان گذشت را شروع به خواندن نمود.

و پس از آن که چند سطری از آن را قرائت کردند، آقای رئیس تذکر دادند که «این وارد به صلاحیت نیست و شما فرمودید آخرین دفاع.»

دکتر مصدق: «این آخرین دفاع است. گفتند من مخالف شاه هستم. بگذارید شاه بداند که من خادم او هستم. چرا منع‌الخیر هستید؟ بگذارید هر چه آن مرد گفت، به او جواب بگویم تا به عرض شاه برسد.»

رئیس: «مربوط به صلاحیت نیست.»

دکتر مصدق: «به خدا مربوط است.»

رئیس: «آن‌جا که مربوط به خود ما بود، گوش دادیم تا این‌جا که ما نفهمیدیم.»

دکتر مصدق: «من می‌خواهم بگویم آن حرف‌هایی را که آن مرد زده، صحیح نبوده. پس بفرمایید نخوانیم.»

رئیس: «بله. نخوانید.»

دکتر مصدق: «بگذارید پس چیزهای دیگری دارم بگویم.»

رئیس: «بفرمایید.»

دکتر مصدق: «ایشان راجع به معلومات خود چیزی گفتند و من وزیر دفاع ملی که بودم، از کسی لیسانس نخواستم و اظهارات من روی آن نامه‌ای بودم که خودشان نوشته بودند اطلاعات قضایی ندارند. اگر کسی توپ نیانداخته باشد، من می‌توانم بگویم توپ‌چی است؟ یکی دیگر این که...»

رئیس: «خواهش می‌کنم بفرمایید.»

دکتر مصدق:

قلیلا می‌فرمایید؟ یقین بدانم؟ بسیار خوب! ایشان فرمودند برای این که تعصب افسران را تحریک کنم، قانونی وضع کرده‌ام که افسران وقتی متقاعد می‌شوند، لباس افسری بپوشند. چرا این کار را کردیم؟ تحقیق کردیم دیدیم در هیچ جای دنیا افسر بازنشسته، مگر وقتی از او دعوت می‌کنند، نمی‌تواند لباس بپوشد. در این مملکت مردم چشمشان به لباس است. وقتی افسری با لباس نظامی رفت، می‌رود و می‌بندد و ... و ...

فلسفه‌ی وضع این قانون، این بود که راجع به قوانین گذشته ایراد فرمودند که قوانین گذشته، بدون مطالعه و مشورت بوده است.

بنده خودم که نمی‌توانم بگویم به تمام این جزئیات واقفم. من ناچار بودم از اشخاصی که مطلع هستند، دعوت بکنم، آن‌ها نظر بدهند. من از کسی دعوت کردم. از همین آقای سرهنگ شاه‌قلی، از دکتر معظمی که آن مرد خودش خیلی از او ستایش کرد و از سرهنگ گوهری که لیسانسیه‌ی حقوق است. و البته با وزیر دادگستری. ایشان لوایح را می‌بردند به دیوان کشور. آن‌ها هم آن را دیده و تأیید کرده‌اند.

ایشان دو ساعت [درباره‌ی این که] این قانون خوب است یا بد است اظهاراتی فرمودند. وقتی ماده‌ی مصوبه‌ی راجع به اختیارات را قرائت کردند تا فقره‌ی ۹ پیش‌تر نرفتند. چرا بعد از فقره‌ی نهم می‌گوید که «...» مجلس سنا به شرح ذیل تصویب شده است. لوایح قانونی آن را تهیه نموده است و پس از آزمایش آن‌ها، منتهی در ظرف ۵ ماه که مدت این اختیارات است،

تقدیم مجلسین نماید تا موقعی که تکلیف آنها در مجلسین معین نشده، لازم‌الاجرا می‌باشد.»

حضرت آقای رئیس دادگاه! صاحب منصبان محترم! عقل چیز خوبی است. شما تصور می‌کنید من قانونی بر خلاف اختیارات خود وضع کرده باشم؟ این قانون هم که در تمام جراید چاپ شده. نمایندگان مخالفی هم در مجلس بودند که از آن مرد صد درجه بیشتر با من مخالف بودند. این نمایندگان لوایح را در جراید ببینند و هیچ نگویند که بعد مردی در آتیه پیدا شود و اظهار نظر کند! اگر قبول می‌کنید که چه عرض کنم؛ اگر هم نکنید که حق با من است.

هیچ مقامی به هیأت وزراء، نه دیوان کشور که شعبه‌ی ۹ آن، شاید رئیسش را سر کار برده باشند، نه جای دیگر، نه این دادگاه، نه آن مرد حق ندارد در این قوانین که به مجلس تقدیم کردم، تصرف کند. نتیجه این می‌شود دادگاه‌هایی که من تشکیل داده بودم، قانونی است و این دادگاه قانونی نیست. این‌جا گفته شد، یعنی مردی گفت که من نظرم این بوده که دادرسی ارتش اصلاً نباشد. آقا، چه موقعی چنین نظری داشته‌ام؟ من که آدم بی‌سوادی نیستم. من خوب می‌دانم و اطلاع دارم که بر طبق اصل هشتاد و چندم قانون اساسی، در تمام ایران باید دادرسی ارتش باشد. اما دادگاه نظامی. برای حکومت درباره‌ی نظامیانی یا افرادی که در موقع خود به آنها صدمه می‌زنند، باید این دادگاه رسیدگی کند.

ولی دادگاه نظامی نباید دکتر مصدق نخست‌وزیر را محاکمه کند. آقایان بروید ببینید اگر چنین چیزی در دنیا هست، شما هم بدان عمل کنید. اگر نیست، شما هم بدانید دادگاه نظامی حق ندارد مرا محاکمه کند. همین! بله، اما در کلمه‌ی «دادگستری» باید بگویم اگر ما آمدیم چیزی را [از] قوانین دادگستری خارج کردیم، باز دادگستری است. هیچ اشتباه نشود. وقتی گفتیم دادگستری عام است و شامل هر محکمه‌ای می‌شود که احقاق حق کند.

این‌جا بنده می‌خواهم عرض کنم و بپرسم آیا انسان خاطی نیست؟ هست. معصوم‌های ما ۱۴ نفر بودند که آن‌ها خاطی نبوده و اشتباه نکرده‌اند. اما نوع بشر خاطی است و هیچ کس نمی‌تواند بگوید خبط یا کار غلطی نکردم. ولی این را باید در نظر گرفت. آیا این شخص که این کار را کرده، می‌خواسته این کار را بکند یا نمی‌خواسته و قصدی نداشته. مثلاً شخصی تیری انداخته بدون آن که بخواهد کسی را بکشد. اگر کسی تیری بیاندازد و اگر قصد اول را نداشته باشد، این محاکمه نیست. تیر انداختن خواست آهو را بکشد و خورد کسی که آهو را پای تیر آورده بود.

چهار یا پنج ماده که سه ماده‌ی آن خاطرهم هست (۱۷۹ و ۲۶۸ و ۳۱۹)، قوانین دادرسی ارتش را اصلاح کردیم. چه شد؟ اصلاح کردیم.

دادگاه انتظامی که رئیس آن، آقای دکتر سنجابی بود، و اعضای آن، سرلشکر علوی مقدم بود، آقای بشیر فرهمند و خلاصه چهار نفر. این‌ها همه تحصیل کرده‌ی حقوق هستند. آن‌ها پیشنهاد کردند و به موجب پیشنهاد آن‌ها این مواد ۱۷۹ و ۲۶۷ و ۳۱۹ در آن تجدید نظر شد و به این صورت درآمد.

حالا بنده نمی‌توانم عرض کنم که این قانون که هست خوب است یا نه. آن‌ها ولی، همین آقای سرتیپ ریاحی که تشریف دارند، گزارشی دادند که این مواد را باید مجدداً اصلاح کرد و هر صورتی مقتضی است آن طور عمل شود. این گزارش در ظرف دو سه روز که بنده خودم را نخست‌وزیر می‌دانستم و یک مردی نمی‌داند، رسید و من در ذیل آن گزارش نوشتم که به این کار رسیدگی کنند و گزارش دهید تا تکلیف آن مواد معین شود و حالا آقا، من که مصر نبودم. بر فرض که غلط پیشنهاد کند. من از آن اطلاع و خبری نداشتم. از دادگاه انتظامی آمده بود و من هم دستور رسیدگی دادم.

و اما راجع به جرم سیاسی، این کاری که ایشان را متهم کرده‌اند، جرم سیاسی هست یا نیست؟ هیچ

کس نمی‌تواند بگوید جرم سیاسی نیست و جرم سیاسی در قوانین هیچ مملکتی تعریف نشده است.

رئیس: «برای روشن شدن ذهن دادگاه، آقا این مواد را به صورت قانونی درآورده‌اید؟»

دکتر مصدق: «از روی پرونده ببینید. عرض می‌کنم که دادگاه انتظامی، مرکب از آقایان دکتر سنجابی، سرلشکر علوی و بشیر فرهمند دکتر مصدق و دو نفر دیگر، این‌ها پیشنهاد کردند این طوری که حالا هست بشود. بنده حافظه ندارم. بفرمایید پرونده را بیاورند ملاحظه کنیم. من هم رجوع کردم به اشخاص مطلع. الان نمی‌دانم. این افسرانی که می‌گویم در آن دادگاه بوده‌اند. آقایان شاه‌قلی، سرهنگ گوهری، دکتر معظمی. این‌ها بوده‌اند. آن مرد را برای وزن شعر دعوت می‌کردیم. اما این اشخاص را از نظر این که اطلاع داشتند، دعوت می‌کردیم و بالأخره هم تصویب شد.»

رئیس: «به صورت قانون در آمده؟»

دکتر مصدق: «بله. در آمده. به مجلس هم رفته. اگر نرفته، الان آن را نقض کنید. عرض کردم آقای سرتیپ ریاحی گزارش دادند که در این مواد تجدید نظر شود. من هم گمان می‌کنم همان روزها که نخست‌وزیر بودم و بعضی‌ها معتقد بودند نیستم، دستور دادم.»

رئیس: «آن سه ماده را بخوانید.»

دکتر مصدق: «آن را باید از روی قانون جدید من خواند.»

هر سه ماده‌ی قدیم و اصلاحی آن، به وسیله‌ی آقای سرهنگ بزرگمهر خوانده شد.

دکتر مصدق:

ببینید. تغییر هم در آن داده نشده است.

آقا! این مواد صد در صد به نفع مملکت بوده. اگر افسری استقلال نداشته باشد، البته در نظام دیسپلین لازم است. ولی یک قاضی را هم نباید بی‌خودی ببرند تنبیه کنند و باید دادگاه انتظامی خارج از نوبت کار، به کار این افسر قاضی رسیدگی کند و البته قانون بهتر از این پیدا نمی‌شود. حالا هر چه می‌خواهد بگوید. این که مملکت نیست. این که مشروطه نیست. این که وضع نشد.

راجع به جرم سیاسی، در هیچ قانونی تعریف نشده. چون من اطلاعات بسیطی دارم و تز من در لیسانس روی همین جرم سیاسی بوده است. در سوییس روی این موضوع صحبت زیاد شد و گفته شد نسبت به جرم سیاسی، باید طبق قانون همان مملکتی که این مجرم آمده رفتار کرد. یعنی همان قانونی که در آن مملکت، شامل او می‌شده. در آن مملکت هم شامل او شود.

اما جرم سیاسی چون معلوم نیست چیست، تعریفی ندارد. مخصوصاً مجرمین سیاسی از روسیه می‌آمدند و در سوییس پناهنده می‌شدند و در این باب، روسیه‌ی قدیم فشار می‌آورد که آن‌ها را تسلیم کند. در این باب، محکمه‌ی سوییس که حق رسیدگی به کار را داشت، نشست و روی آن تصمیم گرفت که اگر این جرم سیاسی است، نباید او را تسلیم کند. و اگر غیر جرم سیاسی است، باید او را تسلیم کند.

جرم سیاسی آقا در هیچ کجا و قانونی تعریف نشده است. ولی در کنفرانس حقوقی که در کپنهاک، پایتخت دانمارک، در ۱۹۵۳ (که آن موقع در ایران بوده‌ام) تشکیل شد، جرم سیاسی را این طور تعریف کرد: «جرایمی که بر ضد رژیم و تشکیلات سیاسی مملکت صورت گیرد.»

یک تعریف عامی کردند. پس وقتی اتهام بنده سیاسی بود، دیگر ایشان چه می‌گویند؟

می‌گویند یا بر ضد رژیم، یا تشکیلات مملکت قیام کرده‌ام؟ پس جرم سیاسی کرده‌ام. پس وقتی جرم مزبور سیاسی بود، مطابق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی، رسیدگی به آن اتهامات، باید با حضور هیأت منصفه به عمل آید و مطابق ماده‌ی ۱ قانون هیأت منصفه، مصوب ۱۳۱۰/۲/۲۹، رسیدگی مزبور باید در دیوان جنایی انجام گیرد.

بنده وزیر نیستم. آدم عادی هستم. باید رسیدگی به اتهام من در محکمه‌ی عادی صورت گیرد. به همین

معنی، ماده‌ی ۳۵ لایحه‌ی قانون مطبوعات، مصوب ۱۵ بهمن ۱۳۳۱ که بر طبق قانون اختیارات شش ماهه به تصویب رسیده و مندرج به این شرح است.

ماده‌ی ۳۵ قرائت شد.

و بر طبق اصل ۳۷ قانون اساسی، که بر کلیه‌ی قوانین عادی اولویت دارد، این رسیدگی باید با حضور هیأت منصفه به عمل آید. و چون هیأت منصفه بر طبق قانون مصوب ۱۳۱۰ و لایحه‌ی قانونی ۱۳۳۱ هم‌عرض محکمه خواهند بود، حضور و انتخاب آنان برای شرکت در محاکم، مجوز و صراحت قانونی ندارد. از این سیاسی بودن اتهام که لازمه‌ی آن اظهار نظر هیأت منصفه است، و رسیدگی در دادگاه نظامی که شرکت هیأت منصفه در آن ممنوع است.

بنابراین، این محکمه صلاحیت رسیدگی به اتهامات مذکوره را ندارد و باید به اصطلاح، طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی، رأی به عدم صلاحیت خود بدهد.

قانون چه می‌گوید؟ قانون می‌گوید حالا هیأت منصفه باید در محکمه‌ی من حضور داشته باشد. پس وقتی که هیأت منصفه نمی‌تواند در این محکمه باشد، باید آقایان محترم بگویند خیلی خوب. حالا که هیأت منصفه نمی‌شود، دکتر مصدق باید برود جای دیگر محاکمه شود و حالا من راه را جلوی پای شما می‌گذارم. اگر نمی‌خواهید راه را ببینید، چاه را ببینید.

(خنده‌ی حضار)

اما راجع به اشیای خود، قبلاً باید بگویم من دو نوع اشیا دارم که توضیح باید بدهم. یکی غارت شد، و یکی تصرف شد. تصرف غیر از غارت است.

غارت این است که بیایند و بربزند و در خانه را بشکنند و خراب کنند و ببرند. و تصرف آن است که کسی بیاید یک مالی را تصرف عدوانی کند. منزل من یک تصرف عدوانی شده و یک غارت. بنده آن روز، نهم آبان ماه، در ۱۳۰۴ که رفتیم و تغییر رژیم می‌دادند، گفتند امروز همه را می‌کشند. مرحوم

مستوفی‌الممالک و من و علاء در اتومبیل من بودیم. رفتیم به مجلس. گفتیم خوب ببینیم چه می‌شود. تهدید کردند و گفتند هر کس حرف بزند، او را می‌کشیم. دیدم بد نمی‌گویند. نگاه کردم دیدم آن عده‌ای که آن روز آمده بودند مجلس، حتی در ظرف یک سال، یک بار من آن‌ها را ندیده بودم. منزل من هم ملت آن جوری تشریف آورد.

روز نهم اسفند که ملت را تقویت نکردند، به محض این که چهار تیر خالی شد، همه فرار کردند. بد نیست بگویم آن طوری که آن مرد گفت، جست و خیز کنان از این دیوار به آن دیوار پریدیم و رفتیم اصل آنجا هم اتومبیلی بود و سوار شدیم. گفتند برویم شمیران. گفتم نه. می‌رویم ستاد ارتش. زیرا اگر شمیران برویم، می‌گویند وزیر دفاع ملی رفت در شمیران قایم شد. رفتم ستاد ارتش به سرتیپ ریاحی گفتم بروید فرمانده منزل من باشید.

قبل از این که من فرار کنم، یکی از آن‌ها رفته بود بالای چنار و از آن بالا به پسر من گفته بود می‌آیم با این چاقو شکم پدرت را پاره می‌کنم. پسرم گفت به‌تر است از اینجا بروید تا جان همه راحت شود. به هر جهت در آن روز، آن سربازانی که عده‌ی آن‌ها زیاد نبود، ۴ تیر انداختند و این ملت همه رفتند.

اما روز ۲۸ مرداد، ملت این جوری نیامد و عقبش سرباز بود و نمی‌توانست در موقع تیر اندازی عقب بنشیند.

خانه‌ی بنده، بنده در این اواخر، یعنی پس از نهم اسفند گذشته، یک دالانی به اتاقم وارد می‌شد و اتاق دیگری هم بعد از آن اتاق بود و یک در آهنی در جلوی آن گذاردم تا اگر کسی خواست وارد شود، من فرصت داشته باشم تا او بتواند آن در را بشکند، من بتوانم به خودم برسم. (خنده‌ی حضار) یک در آهنی دیگر نیز گذاردم جلوی اتاق دیگری که به اتاق من متصل بود. یک در آهن را سفارت ژاپن که در این خانه مدت‌ها نشسته بود، استفاده کردم و یک در دیگر را من خریدم

و در جلوی اتاق دیگر گذاردم و هیچ کس نمی‌تواند بیاید. حالا وارد شدند. دسته‌ی غارت‌گر آن چه گفته‌اند، رفتند خانه‌ی پسر من، پایین و خانه‌ی پسر دیگرم که بالا بود. هر چه بود بردند. و حالا آمده‌اند می‌گویند یک قالی گرفته‌اند. آقا تازه این قالی را مفت به کسی نمی‌دهد و هر کس برده، پولش را می‌گیرد. اما اشیایی که در آنجا بود، اعلام جرم می‌کند که چرا اشیای دولت را آنجا گذاشتی تا ببرند. در آن اتاق خودم و اتاق مجاور، یک صندوق آهنی داشتم که آن صندوق آهنی را یک آدم با خدایی بفرستد ظرف بیست ساعت اگر بدون چلنگر توانست آن را باز کنید؟

و طاچه‌ای پهلوی تخت خواب من بود.

اولاً یک اسنادی از خانواده‌هایی، دولتی نبود که اگر می‌بردیم، روزی در شورای امنیت دال بر حقانیت ایران بود. حالا چنین اسنادی در دفتر نخست‌وزیری باشد؟ و چنین اسنادی باشد و باقی بماند؟ این‌ها اسنادی بود که از خانواده‌هایی به من رسیده که آن اسناد به خط و امضای بعضی‌ها به «اسمات» رسیده بود و نوشته بودید راستش که این کار را بکند.

حالا این اسناد مال دولت بود؟ و باید در نخست‌وزیری باشد؟ نه مال خودم بود و خود صلاحیتم در نگاه‌داری این اسناد بیش‌تر از دیگران بود.

یک اسنادی هم بود که ما این‌ها را راجع به انتخابات از وزارت کشور، اصلش را گرفتند و ۲۰۰ عکس برداشتیم. کی برداشت؟ شهربانی. الان هست. بپرسید عکس این اسناد هم، با ورقه‌ی مثبت و منفی این اسناد هم، جزء اسناد رسمی مال انتخابات در وزارت کشور، همه‌ی آن هست و عکس رأی دیوان بین‌المللی برداشتیم که اگر دولت وارد و در ماهیت شود، ما که در دیوان لاهه رفتیم، دعوایمان مثل همین دعوای حالا، روی صلاحیت بود و نتوانستم از آن اسناد استفاده کنم.

آن اسناد مربوط به ماهیت بود. اگر ما روزی محکمه‌ی لاهه را قبول کنیم، قضاوت و دولت ایران به انگلیس بنویسد و قبول کند این دیوان حق قضاوت دارد. آن وقت به ماهیت وارد می‌شویم و اسناد مورد استفاده قرار می‌گیرد. این اسناد حاکی بود که به مجلس دهم که قرارداد را تمدید کرد، نماینده‌ی ملت نبودند.

اما آن اسنادی که از خانواده‌ها به من رسیده بود، من آن‌ها را نگاه داشتم که روزی در دعوا از آن استفاده بکنیم.

نامه‌های دیگری که در طاقچه‌ی پهلوی تخت خواب من بود، مذاکراتی بود که با هندرسن کرده بودیم و این مذاکرات مخفی بود. نمی‌توانستم بدهم به نخست‌وزیری تا قبل از حل قضیه‌ی نفت از آن استفاده شود.

یک بعد از ظهر همان روز که خواستند مرا از بین ببرند، من اطمینان داشتم کسی آن صندوق را نمی‌تواند باز کند. در آن صندوق گذاشتم. وقتی که وارد شدند به خانه، این در را شکستند و هر چه خواستند کردند و همین عینک پهلوی تخت خوابم بود که آن افسر جوان‌مرد در باشگاه افسران به من داد.

آقا اسنادی را که مردم به من داده‌اند، مجبور نبودم به دولت بدهم و یک اسنادی بود و چند فقره سند بود. تمام عکس‌برداری شده بود. در اداره‌ی نفت هم یک نسخه هست و همه‌ی این‌ها را از نظر مصالح مملکت غفلت نکردیم و یک دستگاه از این را در آلبومی که همه‌ی آن‌ها مرتب هست، در بانک ملی گذاشتم و حالا می‌خواهند به من اعلام جرم کنند کلید آن را به دادستان دادم و دادستان آقای دکتر اخوی بود.

پس چیزی را که من به دستگاه دولتی ندادم، آن کاغذهایی است که از خانواده‌ها به من رسیده بود.

در این موقع که ساعت سه و ربع بعد از ظهر بود، جلسه ختم و به بعد از ظهر موکول شد.

ساعت سه و سه ربع بعد از ظهر، مجدداً جلسه‌ی دادرسی آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی به ریاست آقای سرلشکر مقبلی و دادستانی آقای سرتیپ آزموده رسمیت یافت.

رئیس: «آقای دکتر مصدق اگر بیانات شما بقیه دارد، بفرمایید.»

آقای دکتر مصدق در حالی که از جای خود بلند شده بود، خواست به بیانات صبح خود ادامه دهد. ولی آقای رئیس دادگاه تذکر داد که بنشینید. آقای دکتر مصدق به جای خود نشستند و به بیانات صبح خود این طور ادامه دادند.

راجع به سرگرد خسروانی که آن مرد اظهار کرد که من به ایشان گفته‌ام ایشان را حتماً ظرف دو روز محکوم کند، باید پرسید ایشان چه کاره بودند. اول باید پرسید ایشان چه کار می‌کردند؟

سرگرد خسروانی، رئیس باشگاه تاج، سرگرد خسروانی تاج، آن عده ورزش‌کاران باشگاه را در روز ۹ اسفند به جلوی خانه اعلی‌حضرت برد و در همان جا وقتی که من با اتومبیل خود حرکت کردم به منزل خود بروم، و تفصیل این قضیه این است که صبح روز شنبه، آقای وزیر دربار آمدند منزل من و به من گفتند امروز اعلی‌حضرت تشریف می‌برند. هیچ کس نباید مطلع شود.

البته سه روز قبل از آن، خود اعلی‌حضرت فرموده بودند که با اتومبیل به کرج و از آنجا به کرمانشاه می‌روند. تا صبح شنبه آقای وزیر دربار آمدند گفتند بیایید نهار را با اعلی‌حضرت صرف کنید و یک و نیم بعد از ظهر هم هیأت وزرا بیایند.

بالآخره تذکره‌های مسافری را هم آوردند دادند و ما هم چکی از بانک که به دلار بود، گرفتیم و حاضر کردیم. ساعت ده، اعلی‌حضرت تلفن فرمودند «من دو نیم بعد از ظهر می‌روم و شما بیایید آنجا.»

برای ظهر بنده رفتم به حضور اعلی‌حضرت. هیأت وزیران هم قرار شد تذکره‌ها، که امضای سفارت‌خانه‌ها می‌رسد، بردارند و بیایند آنجا.

اعلی حضرت فرمودند که هیأتی از مجلس آمدند این جا که نگذارند من بروم. من می خواهم آنها را ببینم و بروم. عرض کردم آنها را ببینید که چه می گویند.

تشریف بردند هیأت را دیدند و فرمودند «اخوانم چون نمی دانند من می روم، من بروم آنها را ببینم. و بعد هیأت وزیران بیایند تا من آنها را ببینم. طبق فرموده‌ی ایشان، هیأت وزیران آمدند و من عرایضی کردم و اعلی حضرت فرمایشاتی فرمودند و به سرسرا که آمدم، دیدیم آقای بهبهانی با آقای نوری اینها رفتند در اتاق کوچک و اعلی حضرت تشریف بردند بالا. ما آنجا بلاتکلیف ماندیم برویم یا بمانیم. به آقای پیرنیا گفتیم. چون قرار بود ما آنجا بمانیم تا موقعی که اعلی حضرت تشریف ببرند تا تشریفات را به جا آوریم.

من بلاتکلیف ماندم. توسط آقای پیرنیا پیغام دادیم. فرمودند کاری با هیأت وزیران ندارم. بروند.

اول کسی که آمد از عمارت خارج شود، من بودم. من به وسط بین عمارت و در که رسیدم، دیدم صدای قیل و قالی در جلوی در شنیده می شود. تعجب کردم. زیرا صبح، وقتی که رئیس دربار گفت کسی نباید بداند امروز اعلی حضرت باید تشریف برند، اول تیمسار بهارمست را خواستم و به او گفتم شما مراقب باشید که در کاخ اعلی حضرت یک وقت اشخاص ناشایسته و مجهولی نباشد تا مبدا طوری که مثل روز امجدیه بشود و اسباب خجالت فراهم شود. گفت چشم. ایشان رفت. حاکم نظامی و رئیس شهربانی را خواستم. همین دستور را دادم. به این هم قناعت نکردم. رئیس کلانتری را خواستم. همین دستور دادم. با وجود این، من انتظار نداشتم جلوی خانه‌ی اعلی حضرت جمعیتی باشد و خدای نخواست، ایشان خارج شوند و حادثه‌ای روی دهد و اگر چنین حادثه‌ای خدای نکرده روی می داد، سوء قصد بود و طبق ماده‌ی ۱۳۷، من محکوم به مجازات اعدام می شدم.

در آن وقت کسی آمد جلو. گفتم جان من راه دیگری هست که من از آن بروم. گفت ای به چشم. با

یک محبتی، با یک صمیمیتی گفت چشم. این کی بود؟
صادق خان، شوهر اعلی حضرت. فامیل او را نمی دانم.

یکی از حضار گفت «امیرصادقی» آقای دکتر مصدق گفت:

بله. امیرصادقی. خدا طول عمر به شما بدهد.

عرض کنم دو نفر آدم پهلوی پله ایستاده بودند.
صادق خان یکی از آنها را صدا کرد و گفت کلید را بیاور.
او هم آورد. در شمالی کاخ والا حضرت شمس را باز
کرد.

گفتم برو اتومبیل را بیاور تا بروم. در این مدت، تا
آنها که از باشگاه تاج و زورخانه‌ی خیابان سیروس
آمده‌اند به آنجا برسند، من سوار شدم و رفتم.

این مقدمه بود برای این که سرگرد خسروانی باید
سر خدمتش باشد. نه این که آن جمعیت را ساعت
سه بیاورد در منزل من.

این مسأله سبب شد که من بگویم سرگرد
خسروانی را توقیف کنند. کی باید او را توقیف کند؟
حکومت نظامی. حکومت نظامی ایشان را توقیف کرد.
هر چیزی دو دلیل دارد. یکی عقلی و دیگری نظری.

به دلیل عقلی، سرگرد خسروانی را که توقیف
کردند، برادر او، شهاب خسروانی، وکیل مجلس، با
وکلاهی موافق دولت یکی بود. آمد پهلوی من. گفت
برادرم را آزاد کنید. همان شب گفتم آقای شهاب
خسروانی. شما نماینده‌ی مجلس هستید و این
سرگرد خسروانی، برادر شما است. ولی این سرگرد،
یک کار خلاف قانونی کرد. این را به شما قول می‌دهم
هیچ کاری او را نکنیم. ولی چند روز توقیف باشد. بعد
مرخص خواهد شد.

حالا آقایان تحقیق کنید. شهاب خسروانی حاضر و
بنده هم حاضر هستم. حالا این سرگرد آمده و نسب
داده است که من پیغام داده‌ام ظرف دو روز ایشان را
محکوم کنید.

اگر من چنین آدمی بودم، تمام آن اشخاص که می‌آمدند در خانه و از دیوار آمدند بالا و در را شکستند، محکوم می‌کردم. ولی همه معاف شدند. کسی گرفتار نشد. فقط یکی یا دو نفر به حبس ۵ تا ۶ ماه گرفتار شدند که اسم آنها را نمی‌دانم. این عمل باعث شد که همه با من بد شوند. که چرا این‌ها را مجازات و سیاست نکرد.

به دو محکمه نفرستادید. حالا رئیس محکمه کی بود؟ سرهنگ هشترودی. رئیس محکمه همه را معاف کرد و هیچ یک گرفتار نشدند. اگر من اعمال نفوذ می‌کردم، خوب بود. به او دستور می‌دادم شما او را بخواهید و بپرسید من حتی پیغام برای او داده‌ام. من جسارت نمی‌کنم که آن مرد بر خلاف واقع گفته. ولی عقیده‌ی خودم را می‌گویم و جز این نیست.

ایشان، آقا به من نسبت بی‌ایمانی دادند و گفتند این دکتر مصدق ایمان ندارد. می‌خواهید قبول کنید، می‌خواهید نکنید.

ما برای ایمان با ملت قیام کردیم. به من نسبت بی‌ایمانی داد. ولی خلوص عقیده و ایمان من و همکارانم سبب شد که مراجع بین‌المللی ما را ذی‌حق بدانند و به من و دوستانم فرصت داد که در قطع نفوذ سیاست‌های خارجی قیام کنیم و بساط حکمرانی آنها را برچینیم. گزاف نیست اگر بگویم قیام ملت ایران، سیاست استعماری را در خاور میانه متزلزل ساخت. اکنون سؤال می‌کنم اگر ایمان نبود، می‌توانستیم این موفقیت را حاصل کنیم؟

والله خیر. تمام این کارهای ما از روی ایمان بوده و مردان با ایمانی بودیم که در خدمت به وطن، از همه چیز خود گذشتیم. وضع من در بسیاری از جهات، با یک مردی بی‌شبهت نیست. من هم سال‌خورده و در گذشته به وطن خود خدماتی کرده‌ام. من هم در این آخر هم روی کرسی اتهام نشست‌ام و شاید هم مثل او محکوم شوم. ولی یک فرق بین او و من هست. که او به جرم همکاری با دشمن محاکمه و محکوم شد من

اگر محکوم شوم، به گناه مبارزه با دشمن ایران و به دست عمل بیگانه. و آن مرد مارشال پتن است. مارشال پتن در فرانسه، به دست ملت فرانسه برای همکاری با دشمن محکوم شد.

همه چیز ما، همه اختلافات، مابه‌الاشتراک است. من و او یک مابه‌الاشتراک داریم. و مابه‌الاشتراک این است که من سال‌خورده هستم و او هم سال‌خورده بود. بنده خدماتی کرده‌ام و او هم خدماتی کرده بود. او محکوم شد و بنده هم ممکن است محکوم شود. ولی فرق ما این است که مارشال پتن، برای همکاری با دشمن محکوم شد و من برای مخالفت با بیگانگان و خدمت به ملت ایران.

این بود عرض من و بیش از این هم عرضی ندارم.

از خوانندگان گرامی به خاطر بروز اشتباهات تایپی ناخواسته پوزش می‌طلبم.

طه کامکار

<http://www.chieftaha.netfirms.com>